وجه تسمیه دماوند

نصرتی، مسعود

دماوند نام بلندترین قلهء سلسله جبال البرز و نیز نام شهری است که در دامنهء جنوبی این قله واقع‏ شده است.این نام به پهلوی در«کارنامهء اردشیر بابکان»(1)بصورت دنباوند abnud dnaw و در کتیبه‏های دوران ساسانی چون کتیبهء شاپور اول(2) در نقش رستم فارس و کتیبهء نرسی(3)در پایکولی به‏ صورت دومباوند dnawabmud و در«تنرنامه»(4) و«شهرستانهای ایران»(5)و نیز«ایرانشهر»(6)و کتاب جغرافیای موسی خورنی دمباوند آمده که در واقع تغییر یافتهء نام پهلوی آن است.

این نام در منابع فارسی و عربی دوران اسلامی به‏ صورت ضم دال دنباوند(7)و فتح دال دنباوند(8)، دماوند(9)و دماوند(10)ثبت شده است.

بنابراین،این نام قبل از اسلام و تا مدتی بعد از آن با ضم دال دمباوند یا دنباوند بوده و در قرون‏ اسلامی آنرا با فتح دال دنباوند(11)و رفته رفته به‏ شکل دماوند(12)ثبت کرده‏اند که با نام پهلوی آن‏ مطابقت دارد.اکنون نیز نام کوه و شهر با فتح دال‏ دماوند معروف است.

این نام از دو جزء ترکیب شده،دم یا دم+آوند یا دما یا دما+وند نامهای دمباوند و دنباوند و دنباوند نیز از دو جز ترکیب شده است.دمب bmud یا دنب bnud یا دنب bnad به علاوهء آوند dneva

\*هیچ دلیل قطعی در دست‏ نیست که ثابت کند کوه بیکنی که‏ در اسناد آشوری نام برده شده، همان دماوند باشد،بلکه این کوه‏ را بیشتر باید با الوند یکی گرفت.

یا وند dnav در هر صورت این نامها از لحاظ معنایی برای کوه دماوند تفاوتی با یکدیگر ندارند.

دم mad (13)یا دنب bnad همان دم زبان‏ پهلوی،از مصدر دفتن natfad به معنی تف و گرما یا بخار و گاز است و آوند به معنی ظرف(14) می‏باشد،وند نیز پسوند نسبت است و در زبان‏ فارسی باستان فراوان بکار رفته مانند ورجاوند(15)به‏ معنی«دارندهء ارج»می‏باشد.بدین ترتیب می‏توان‏ گفت این نام به معنی ظرفی است که دارای تف و گرما یا بخار و گاز باشد و به همین علت آن را به‏ قلهء بلند البرز که زمانی آتشفشانی(16)بوده اطلاق‏ کرده‏اند.

دربارهء اطلاق این نام به کوه به معنای فوق شکی‏ نیست ولی این موضوع که آیا اطلاق نام کوه به شهر درست است یا خیر؟احتمالات زیر را می‏توان‏ مطرح کرد.

این نام به صورت ضم دال دماوند در میان‏ روستائیان منطقه رایج بوده و در لهجهء مازندرانی نیز دمب»،دمال،دمبال و دنبال به معنی پشت و دنبال(17)می‏باشد.ملکونف(18)در«سفرنامه» خود داستانی دربارهء نام شهر از زبان روستائیان‏ منطقه آورده است:«فریدون فرمان داد که برای وی‏ خوردنی سازند که در آن گوشت و حبوبات نبود و از دنبه بود،فریدون گفت:«دنباوندانی»یعنی دنبه‏ پیدا کرده‏ای.آن کوه را به این نام نامیدند و رفته‏رفته‏ دماوند کردند».

اطلاق این نام بدین صورت البته درست نیست، اما دو نکته در داستان فوق دیده می‏شود و آن تلفظ کلمه با ضم دال دماوند در میان روستائیان منطقه و نیز کلمهء«دنبه»به معنای پشت و دنبال می‏باشد. وند علاوه بر معنای«دارندگی»در آخر اسمهای‏ خاص و امکنه(19)نیز درمی‏آید مانند نهاوند، میناوند،گیلاوند(20)و نیز به معنای«نهاد»یا«واقع شده»است،و به همین معنی فراوان استفاده شده‏ است.(21)بدین ترتیب دربارهء اطلاق این نام به‏ شهر می‏توان گفت که دمب،دمبال،دنب،دما و دمال به علاوه آوند یا وند به معنی شهری است که‏ دنبالهء ظرف یا دنبالهء کوه واقع شده است.بنابراین‏ باید گفت که اگرچه نام کوه و شهر یکی است،بار معنایی هر یک متفاوت می‏باشد.پس همانطور که‏ گفته شد،دماوند برای کوه به معنای ظرف آتش یا دارندهء آتش یا بخار و گاز،و دماوند برای شهر به‏ معنای دنبالهء ظرف یا دنبالهء کوه واقع شده‏ می‏باشد.در این باره این نکته را باید خاطرنشان‏ نمود که این شهر از لحاظ موقعیت جغرافیایی چه‏ در گذشته و چه در حال در دامنهء کوه واقع شده‏ است.

دربارهء این نام مرحوم کسروی(22)عقیده دارد که: «دماوند و نهاوند شباهت زیادی به یکدیگر دارند: هر دو از دو کلمه ترکیب یافته و در کلمهء وند در آخر شریک و یکسان می‏باشند،بعلاوه،در نامگذاری این دو آبادی دوری و نزدیکی آنها را نسبت به جایی یا شهری میزان گرفته‏اند و آنچه که‏ نزدیک بوده نهاوند و آن دیگری را دماوند گفته‏اند و «نها»یعنی«پیش و روبرو»و«دما»یعنی پشت و دنبال.بنابراین نهاوند یعنی«شهر و آبادی یا قلعه‏ ایستاده در پیش رو»و دماوند یعنی شهر و آبادی یا قلعهء ایستاده در دنبال و پشت،و شاید این نامها را کاروانیان عرب که از شاهراه روزگار باستان(23) می‏گذشتند،قلهء نزدیکتر را نهاوند و آن دیگری را دماوند گفته‏اند.

دربارهء نظر فوق دو سؤال پیش می‏آید،(24)یکی‏ اینکه کاروانیانی که بین ایران و عربستان رفت و آمد می‏کردند به چه دلیل عربستان را مأخذ گرفتند؟و دوم اینکه اگر کاروانیان عرب بودند،چرا نام عربی‏ بر آن نگذاشتند؟در حالی این نام ریشهء زبان‏ باستانی دارد.چنانچه خواسته باشیم نظر کسروی را بپذیریم،آن را باید به صورت زیر اصلاح کرد.

شاید اقوامی که بین این دو کوه ساکن بودند،به‏ علت اینکه در یک نقطهء جغرافیایی خاص در میان‏ این دو کوه سکونت داشتند،آنچه را که پیش روی‏ آنان بوده نهاوند و آنچه که پشت و دنبال آنها واقع‏ شده بود دماوند نام گذاشتند.جایی را که خورشید طلوع می‏کرده«پیش رو و روبرو»دانسته‏اند و بنابراین لفظ«نها»به اضافهء«وند»را بکار برده‏اند،و جایی که خورشید غروب می‏کرده،«پشت و دنبال» به حساب آمده،لفظ«دما»،به علاوهء«وند»را بدان‏ اطلاق کرده‏اند،و رفته رفته این نامها برای شهرهای‏ مزبور استفاده شده است.

لواسان نام دیگری که برای کوه دماوند در منابع‏ ذکر شده لواسان است.برای نخستین بار ناصرخسرو در سال 438 هجری در«سفرنامهء»(25) خود می‏نویسد:«میان ری و آمل کوه دماوند است‏ مانند گنبدی،آنرا«لواسان»گویند».در لهجهء مازندرانی«لو»(26)به معنی بالا است و هنوز هم‏ این کلمه در میان مردم کوهستانی منطقه استفاده‏ دارد،به عنوان مثال«لوشی یه»به معنی بالا رفته‏ است.کلمهء«آسان»از ریشهء سن(27) nas و سنه‏ anas اوستایی به معنی برخاسته و بالا رفته است و در مقایسه با کلمهء خود آسان یا خراسان(خور به‏ معنی خورشید و«آسان»به معنی برخاستن یعنی‏ «محل برخاستن خورشید»می‏توان گفت که کلمهء لواسان به معنی بالا برخاسته یا محل مرتفع یا مکان‏ بلند است.(28)این نام را کسانی که در قسمت‏ شرقی در پای کوه ساکن بودند به این کوه اطلاق‏ کرده‏اند.

پشیان.نام دیگری که در منابع برای شهر دماوند ذکر شده،نام«پشیان»است.برای نخستین بار حمداله مستوفی در کتاب(29)خود نوشت: «دماوند قصبه‏ای است که آنرا پشیان خوانند».برای‏ این نام به صورت پشیان در فرهنگ فارسی معنایی‏ نمی‏توان یافت که قابل مطابقت با معانی فوق‏ باشد.اما در ساری روستایی بنام«پشین کلا»(30) وجود دارد که می‏توان آنرا با پشیان مطابقت داد. بدین صورت که شاید نام پشیان به صورت«پشیان»

\*شاید بهترین تعبیر برای نام‏ دماوند،زمانی که به کوه اطلاق‏ شود«کوه آتشفشان»،و زمانی که‏ بر شهر دلالت کند«شهر پشت و دنبالهء کوه»باشد.

یا«پسیان»بوده است.«پشتی»به معنی«پشت و دنبال»و«پسی»به معنی«در عقب مانده یا در دنبال قرار گرفته»می‏باشد.در واقع این دو کلمه‏ دارای یک معنی است.کلمهء«آن»علاوه بر پسوند مکانی که در آخر اسامی امکنه درمی‏آید مانند دیلمان،گیلان،ضمیر اشاره نیز(31)هست.

بدین ترتیب برای این دو نام می‏توان یک مغنی‏ بدست داد و«پشیان،پسیان،پشتیان به معنی‏ شهری است که در پشت و دنبال کوه واقع شده‏ باشد.

بیکنی.نام دیگری است که آنرا با کوه دماوند یکی‏ دانسته‏اند نام کوه بیکنی inkiB («کوه سنگ‏ لاجورد»)مکررا در متون آشور نو و به ویژه در آثار تیگلت پیلسر سوم و سارگن دوم آمده است.(32) این سلاطین ادعا کرده‏اند که«مادهای دوردست در کناره‏های کوه بیکنی»را تحت انقیاد خود درآورده‏اند.از اوایل قرن حاضر تا سالهای اخیر، پژوهشگرانی چون امستد(33)،دیاکونوف(34)، کامرون،(35)گیرشمن(36)،کولیکن(37)و...در تطابق نام بیکنی با دماوند هم رأی بوده‏اند ولی هیچ‏ گونه مدرکی در مطابقت این دو نام ارائه نداده‏اند. در متون آشوری آمده است که کوه بیکنی‏ «باشکوه‏ترین کوه ایران»،«کوه لاجوردین»،«کوه‏ سنگ لاجورد»و نیز کوهی است که در نزدیکی آن‏ بیابان نمکی(دشت کویر)قرار دارد.بنابر نظر پژوهشگران فوق،همهء اینها اشاره به کوه دماوند دارند،چرا که در ایران بلندترین و باشکوهترین قله‏ که در تمام طول سال پوشیده از برف است و در کنار جادهء کاخهای لاجورد در بدخشان قرار داشته و در نزدیکی آن نیز بیابان نمکی قرار دارد،دماوند است.«روشن است که تمامی این دلایل‏ ضعیف‏اند،اولا دماوند را کسی باشکوه می‏شمرد که آن را دیده باشد و اگر آشوریان دماوند را ندیده‏ باشند چه ایرادی دارد که کوه دیگری را با شکوه‏ترین‏ کوه ایران بشمرند ثانیا اگر«کوه لاجوردین»اشاره‏ای‏ مجازی به یک قلهء پوشیده از برف باشد،آن را می‏توان به بسیاری از کوههای بین آشور و افغانستان‏ تعمیم داد.ثالثا نظری بر وضعیت طبیعی منطقهء زاگرس نشان می‏دهد که بعضا در بین این کوهها مناطقی دیده می‏شوند که نسبتا خشکترند،لذا عجیب نیست که آشوریها یکی از این مناطق را به‏ جای بیابان نمک بگیرند».(38)

«از سوی دیگر از شاهان آشوری آنکه بیش از همه به طرف شرق پیشروی کرد سارگن دوم بود که‏ هیچ مدرکی وجود ندارد که از دامنه‏های الوند پیشتر رفته باشد و احتمالا سنگ یادمان وی در نجف‏آباد در غرب همدان نشان‏دهندهء دورترین نقطهء پیشروی‏ او است.شاهان آشوری دیگر از جمله آسار هادون‏ نیز که در کنترل کامل زاگرس ناموفق بودند ادعا کرده‏اند که به کوه بیکنی رسیده‏اند.طبیعتا لشکری‏ که می‏خواست به کوه دماوند برسد،باید از هگمتانه‏ می‏گذشت،اما هیچ یک از شاهان آشوری به این‏ شهر اشاره نکرده و در حقیقت هیچ گاه نامی از این‏ شهر در متون آشوری نیامده است».(39)در سال‏ 1974 دکتر لوین با اشاره به ضعفهای مشابه در این‏ باره می‏نویسد:»(40)گسترش دادن وسعت‏ امپراطوری ماد به جانب مشرق،شناختن قلمرو حکومتی و موقعیت جغرافیایی آن را مشکل کرده‏ است.برای تعیین حدود و وسعت امپراطوری ماد در گذشته دو محل شناسایی و مورد تطبیق قرار گرفته بود که امروزه باید کنار گذاشته شوند.یکی از آنها کوه بیکنی در منابع آشوری است که در تاریخ‏ ماد آنجا را با کوه دماوند یکی دانسته‏اند و تطبیقی‏ خیالی و بدون مدرک است-معروفترین کشورگشای‏ آشور سارگون دوم بوده که دورترین لشکرکشی وی به‏ جانب مشرق از گردنهء اسدآباد همدان تجاوز نکرده‏ است».(41)او سپس در مقالهء خود قلهء الوند را به‏ عنوان کوه بیکنی پیشنهاد کرد.این نظریه امروز هواداران بسیار بیشتری نسبت به نظریه بیکنی- دماوند دارد».(42)

دماوند یکی از کهنترین شهرهای ایران است که‏ بنیاد آن را به کیومرث نسبت می‏دهند(43)با آثار بدست آمده،حاکی از حضور انسان از قدیمترین‏ ادوار است.این شهر همواره،چه در پیش از اسلام‏ و چه پس از آن،دارای اهمیت بسیار بوده و به‏ همین سبب،با وجود زلزله‏های مکرری که این‏ منطقه را به ویرانی کشانده،زندگی در این شهر ادامه یافته و نام زیبا و پرآوازهء دماوند که بر کوه و شهر اطلاق شده-با بار معنایی«کوه آتشفشان»و «شهر پشت و دنبالهء کوه»-همواره در تاریخ ایران‏ به یادگار مانده و یادآور رویدادهای اساطیری و زیبایی بی‏نظیر و بی‏مانندش است.

پی‏نوشت:

(1)-ر.ک.کارنامهء اردشیر بابکان.به اهتمام صادق هدایت، (تهران،1318)ص 16.البته مارکوارت این نام را در کارنامهء اردشیر بابکان با استناد به:کارنامک،کتاب چهارم،بند 14،ص‏ 286،س 2 بصورت«دوباهوند» dnawhabud خوانده است. ر ک.یوزف مارکورات.ایرانشهر،بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم احمدی،تهران،1373 ص 241.

(2)-در کتیبهء شاپور اول در کعبه زردشت از«ساتراپ دومباوند»یاد شده است.ر ک.علی سامی،«سنگ نبشتهء شاپور بر کرسی بنای‏ کعبهء زردشت»در«خط و تحول آن در شرق باستان»تهران،ص‏ 119،و نیز رک: gninneH.B.W , ehT taerG noitpircsni fo " rupas I ", sosB XI ,9391, .p 748.

(3)-در کتیبهء نرسی(302-293 م)در پایکولی در کردستان شمال‏ کرمانشاه جایی که آثار ساختمانی نرسه پادشاه ساسانی وجود دارد از «ساتراپ دونباوند» dnawabnudprtS یاد شده است.ر ک. ولادیمیر گریگورویچ لوکونین،تمدن ایران ساسانی،ترجمه‏ عنایت الله رضا،تهران،1365،ص 186.

(4)-رک.نامهء تنسر به گشنسب،مجتبی مینوی،با همکاری‏ محمد اسماعیل رضوانی،تهران،1354،ص 11.

(5)-ر ک.صادق هدایت،«شهرستانهای ایران»مجلهء مهر،ش 1 و 2 و 3،سنال 7،1321 صص 127 و 128؛و نیز رک.سعید عریان،«شهرهای ایران»مجلهء چیستا،ش 5،سال دوم،1361، ص 6،و نیز رک.احمد تفضلی،«شهرستانهای ایران»در«شهرهای‏ ایران»،به کوشش محمد یوسف کیانی،ج 3،تهران،1368، صص 435 و 347.

(6)-رک.یوزف مارکورات،ایرانشهر،همان،ص 39.

(7)-رک.ابن رسته،اعلاق النفیسه،ترجمه و تعلیق،دکتر حسین‏ قره‏چانلو،1365،ص 112 و نیز رک.یاقوت حموی،معجم‏ البلدان،ج 2،بیروت،1388 هـ/1968 م،ص 475.

(8)-رک.حدود العالم من المشرق الی المغرب،به کوشش منوچهر ستوده،تهران،1340،ص 147 و نیز ابن فقیه همدانی،البلدان، بخش مربوط به ایران،ترجمه ح مسعود،تهران،1349،ص‏ 113.

(9)-ر.ک.ابوالفداء،تقویم البلدان،ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران،ص 97،و نیز ابو سعید عبد الحی بن الضحاک ابن محمود گردیزدی،زین الاخبار،تحشیه و تعلیق عبد الحی حبیبی،تهران، ص 4؛و نیز محمد بن اسحاق الندیم،الفهرست،ترجمه و تحقیق‏ محمد رضا تجدد،تهران،صص 16 و 21

(10)-البته همین نام با ضمه(دباوند)نیز آمده است.ر ک.یاقوت‏ حموی،معجم البلدان،ج 2،ص 462.

(11)-در منابع فارسی و عربی تا قرنهای 4 و 5 هجری به همین‏ صورت دید می‏شود.رک.حدود العالم...ص 147 و نیز ابودلف، سفرنامهء ابودلف،تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی،ترجمهء ابو الفضل طباطبایی،تهران،1342،ص 76؛و نیز ابن فقیه، مختصر البلدان،ص 113؛و نیز محمد بن جریر طبری.تاریخ‏ طبری،ترجمهء ابو القاسم پاینده،ج 1،تهران،1354،ص 194، در شعرهای عربی که در آغاز اسلام سروده شده نیز آمده است. تبحری در ستایش لشکر المعتز بالله می‏گوید:«و زعزعن دنباوند من‏ کل وجهه و کان وقورا مطمئن الجوانب»و نیز ابن ذی الحبکه که در زمان خلیفهء سوم به دماوند تبعید شده بود می‏گوید:«و ان دعائی کل‏ یوم لیلة-علیک بدنباوند کم لطویل»،ر ک.یاقوت حموی، معجم البلدان،ج 2،بیروت ص 477.

(12)-این نام احتمالا مورد تصرف و دستبرد قرار گرفته،چرا که‏ قبل از قرون 4 و 5 هجری بندرت می‏توان آنرا پیدا کرد.

(13 و 14)-رک.فرهنگهای فارسی،دهخدا و معین و نیز عبد الحسین نوشین،واژه نامک،دربارهء واژه‏های دشوار شاهنامه، تهران ذیل واژه،و نیز فریدون جنیدی و«واژه‏نامه»در نامهء پهلوانی، تهران،1360،ص 196 و نیز رک.محمد حسین بن خلف‏ تبریزی،برهان قاطع،به اهتمام محمد معین،تهران،1357،ذیل‏ واژه.دربارهء واژهء mad دم از مصدر natfad دفتن و واژهء- ad nsim یعنی دم،نفس و بخار است.ر ک.- NEKCAM.N.D EIZ , A sicnoc ivalhap yranoitciD , nodnol ,1791.

(15)-ورجاوند dnav-a-crav ،با شکوه،رک.فریدون‏ جنیدی،«واژه‏نامه»در نامهء پهلوانی،و نیز فرهنگهای فارسی، دهخدا و معین؛و نیز بهرام فره‏وشی،فرهنگ پهلوی،تهران، 1346،ص 102.

(16)-در دایرة المعارف فارسی،ج 1،ص 556 آمده است: necilp پنجمین دوره از دوران سوم از ازمنهء زمین‏شناسی و چهارمین‏ دوره حرکات کوهزایی که ارتفاعات عمدهء ایران را باعث شده‏اند،در این دوره شدیدا ادامه داشته است.آتشفشانهایی مانند دماوند، سهند،تفتان در این دوره فوران داشته‏اند».

(17)-در زبان فارسی نیز به همین معنی می‏باشد.رک.محمد حسین بن خلف تبریزی،برهان قاطع،و نیز فرهنگهای فارسی، دهخدا و معین و نیز بهرام فره‏وشی،فرهنگ پهلوی،ص 130.

(18)-ملکونف،سفرنامهء ملکونف به سواحل جنوبی دریای خزر، تصحیح و ترجمه مسعود گلزاری،تهران،1364،ص 12.

(19)-رک.فرهنگهای فارسی دهخدا و محمد معین؛و نیز بهرام‏ فره‏وشی،فرهنگ پهلوی،ذیل نام

(20)-نهاوند ahen dnav نام شهری در استان مرکزی.

میناوند anim dnav در طالقان.

گیلاوند alig dnav در دماوند.

(21)-«وند»ماضی«وندن»است که در زبانهای باستان ایران به‏ معنای نهادن بوده و در گویش شوشتری نیز دربارهء«وند»رک.احمد کسروی،چهل مقاله؛گردآورنده یحیی ذکاء،تهران،1335، صص 93 و 94.

(22)-احمد کسروی،چهل مقاله،همان صص 92،93 و 94.

(23)-این شاهراه در جهت شرق به غرب و بالعکس بود. کاروانهای حامل کالا از بابل براه می‏افتادند و از راه اکباتان همدان‏ امروزی و گذرگاههای مجاور و دریای خزر خود را به ناحیهء باختر (بلخ)می‏رساندند.ر ک.ماکسیم سیرو.کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راهها،ترجمهء عیسی بهنام،تهران،ص‏ 14.

(24)-مرحوم استاد معین،در ذیل نام«دماوند»به این مهم اشاره‏ کرده بود.رک.به پاورقی ذیل نام«دماوند در محمد بن حسین خلف‏ تبریزی،برهان قاطع،به اهتمام محمد معین.

(25)-ناصر خسرو قبادیانی،سفرنامه،ص 93.

(26)-در محاورات روزانه هنوز هم از این کلمه استفاده می‏کنند، مثلا«کوه لوشی‏یه»به معنی«کوه را بالا رفته»است.

(27)-رک.بدر الزمان قریب.فرهنگ سغدی،تهران،1374، ذیل واژه.

(28)-رک.حسین کریمان،قصران،تهران،1356،صص 27، 34،41؛و نیز رک.حسین شهیدی،چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی،تهران،1346،ص 29.

(29)-حمداله مستوفی،نزهت القلوب،به اهتمام دبیر سیاقی، تهران،1346،ص 39.

(30)-رک.هـ.ل رابینو،مازندران و استرآباد،ترجمه غلامعلی‏ وحید مازندرانی،تهران،1365،ص 192.

(31)-رک.فرهنگهای فارسی دهخدا،معین،عمید،و نیز بهرام‏ فره‏وشی،فرهنگ پهلوی،صص 376 و 353.

(32)- siuoL , D .enivel " lacihpalgoeG seiduts ni eht nairyssA sorgaZ II ," nari , lov 21,4791, .PP 801-111.

و نیز رک.فیروز منصوری،«سنگ لاجورد»،مجلهء میراث‏ فرهنگی،سال هشتم و نهم بهار و تابستان 1372،ص 62،و نیز رک.کامیار عبدی،«وارسی دورهء ماد(قسمت اول)مجلهء باستانشناسی و تاریخ،مرکز نشر دانشگاهی،ش اول سال هشتم، پاییز و زمستان 1372،ص 20

(33)- daetsmlO.A , A yrotsiH fo airyssA , ogacihc , 3291, .p 263.

(34)-م.دیاکونوف،تاریخ ماد،ترجمه کریم کشاورز،تهران، 1345،صص 93 و 87.

(35)-جورج کامرون،ایران در سپیده‏دم تاریخ،ترجمه حسن‏ انوشه،(تهران،علمی فرهنگی،1365)صص 113 و 132.

(36)-رومن گیرشمن،ایران از آغاز تا اسلام،ترجمه محمد معین،تهران،1364،صص 93 و 87.

(37)- naciluC.W , eht sedem dna snaisrep , -nol nod ,1965. p 44.

(38 و 39)-کامیار عبدی،«وارسی دورهء ماد»مجله باستانشناسی‏ و تاریخ همان ص 21 و نیز رک. siuoL , .enivel.D owT neiryssA-oen selets morf narI , otnorot ,2791, .PP 61-12, .di ," lacihpargoeG ...seiduts ", narI , lov 21,4791, .pp 811-911.

(40)- siuoL , D enivil , tra tic , .p 811

(41)- tic.tra , .p 911.

(42)-کامیار عبدی،«وارسی دورهء ماد»مجله باستانشناسی و تاریخ،ص 21.

(43)-رک.مسعود نصرتی،«جغرافیای تاریخی دماوند»مجلهء باستانشناسی و تاریخ،سال یازدهم ش اول و دوم،پاییز و زمستان‏ 75 و بهار و تابستان 76،انتشار،مرداد 77 ص 58.